أعوذ بالله سمیع العلیم من الشیطن الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم

ان الحمدلله نحمده ونستعینه و نستغفره ونستهدیه ونعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا. انه من یهدی الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادیَ له وأشهدأن لااله الاالله وحده لاشریك له و أشهد أن محمداً عبده و رسوله.

بیعت الرِّضوان و دروس قابل استفاده از آن

اما بعد، در درس سوم سیرت نبوی عهد مدنی دوره فتح و تمکین هستیم. طوریکه در درس سابق دیدیم، که رسول الله (ص) خواب دیدند که ایشان و اصحاب شان در مکه ای مکرمه عمره می کنند. و طوریکه در درس سابق در تفسیر آن صحبت نمودیم اصحاب خود را گرفته به مکه رفتند. و این امر در مکه ای مکرمه پیوند های بسیار زیاد داشت.

و قریشی ها در مکه ای مکرمه بقدر توانائی خود کوشش نمودند تا رسول الله (ص) را از داخل شدن به مکه ای مکرمه منع کنند. و مذاکرات زیادی بین شان صورت گرفت طوریکه دیدیم. و در نهایت رسول الله (ص) عثمان بن عفان (رض) را بحیث سفیر مسلمانان نزد قریش فرستادند تا در مورد داخل شدن مسلمانان به مکه ای مکرمه برای عمره مذاکره نماید. و مشرکین در موضِع سختی قرار گرفتند. و طوریکه به تفصیل در درس سابق ذکر کردیم، موقف مشرکین، یا موقف قریش، با وجود اینکه قبیله ای بسیار بزرگ و عزتمندی بودند، الا اینکه بسیار زیاد ضعیف شده بود.

قریش در مقابل قوت و صلابت (یعنی استحکام) و عزت مسلمانان حیران ماندند. و یك پای را پیش می کردند، و پای دیگر را پس می کشیدند. و یکی را و دیگری را واسطه می فرستادند. و نتوانستند برای محاربه با مسلمانان تصمیمی بگیرند، با وجود اینکه رسول (ص) و اصحاب ایشان جز از شمشیر مسافر چیزی را حمل نمی کردند.

یعنی قدرت شان بطور نسبی در مقایسه با قریش و أحابیش، قبیله ایکه با قریش تحالف کرده بودند ضعیف تر بود. لاکن سبحان الله، با وجود تمام این همه فرق بین قدرت مسلمانان و قدرت مشرکین، جز اینکه مشرکین بسیار زیاد کوشش کردند تا بین شان و بین مسلمین صلح اتمام یابد. و از جنگ بکلی اجتناب نمودند. این تصمیم بالای قریش آسان نبود. آمدند تا برای یکروز و دو روز و سه روز در باره ای این تصمیم فکر کنند. و عثمان بن عفان (رض) در داخل مکه ای مکرمه منتظر تصمیم قریش است.

اشاعه و عکس العمل

در این وقت نزد مسلمانان اشاعه شد، که عثمان بن عفان بخاطری تأخیر کرده است، که در داخل مکه ای مکرمه به قتل رسیده است. و این امر خطر ناکی و مخالف اعراف بود طوریکه می دانید. این قتل رسول (یعنی پیام آور)، اهانت بزرگی بود برای دولتی که رسولش به قتل رسیده باشد. و مخالف اعراف و قوانین بود. از اینرو به مجردیکه خبر این اشاعه به مسلمانان رسید. و طبعاً طوریکه می دانید اشاعه صحیح نبود. لاکن رسول (ص) با موضوع در منتهای جدیت تعامل نمودند.

اینجا اشاعه شد که عثمان بن عفان (رض) به قتل رسیده است، چه باید کرد؟ یك دولت با عزت که از کرامت خود دفاع می کند، و در وسط ملت ها و دول سر خود را بلند می گیرد چه باید کند؟ رسول (ص) تمام مسلمانان را جمع نمودند، با ایشان بیعت عقد نمودند. مسلمانان با رسول الله (ص) در عظیم ترین بیعت ها در تاریخ زمین بیعت نمودند، بیعتی که در تاریخ به بیعت شجره یا بیعت الرِّضوان معروف شد (۱).

بیعت شجره، بخاطریکه آن در نزدیك حُدیبیه زیر یك درخت اتمام یافت. و بیعت الرِّضوان بخاطریکه الله عز و جل در کتاب خود تصریح نموده است که او سبحانه و تعالی از کسانیکه این بیعت را انجام

دادند راضی است. فرمود سبحانه و تعالی: {لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا} هر آئینه خوشنود شد خدا از مسلمانان وقتیکه ببعت میکردند با تو زیر درخت پس دانست آنچه در دل های ایشانست پس فرود آورد اطمینان دل بر ایشان و ثواب داد ایشان را فتحی نزدیک [الفتح: ۱۸].

بیعت الرِّضوان

خوب، بر چه چیزی صحابه رضی الله عنهم بیعت نمودند؟ صحابه همه بر این بیعت نمودند که فرار نکنند، طوریکه در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما آمده است (۲). صحابه بیعت نمودند بر اینکه فرار نکنند. و بعض صحابه بر مرگ بیعت نمودند. بلکه بعض شان سه بار بر مرگ بیعت نمودند. یکبار و دو بار و سه بار بر مرگ بیعت نمودند، مانند سَلَمّه بن الأَکوَع (رض) طوریکه آنهم در صحیح مسلم آمده است (۳).

این بیعت بیعت بسیار مهم بود. و بیعت بر این بود تا فرار نکنند، و با قریش جنگ کنند، و از این جنگ هرگز نگریزند، با وجود اینکه جز از سلاح مسافر چیزی دیگری را حمل نمی کردند. بیعتی درمنتهای اهمیت بود. تمام صحابه بیعت نمودند، بجز از تنها يك نفر، و او الجَد بن قیس بود. و او طوریکه در درس سابق ذکر نمودیم از منافقین بود.

لاکن فوراً بعد از این بیعت عثمان بن عفان (رض) آمد، و به رسول الله (ص) گفت که قریشی ها بر صلح موافقه کرده اند، و نفری از آنها خواهد آمد تا با رسول الله (ص) بالای بنود صلح مذاکره کند. پس مسلمانان به جنگ مشرکین نرفتند. لاکن بآنهم باید بر این بیعت عظیم، بیعت الرّضوان وقفه نمائیم.

بیعت الرِّضوان در میزان اسلام

اولاً، در این بیعت خلاصه ای چیزی است که در دنیا از یك مؤمن مطلوب است. {قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّهِ رَبِّ العَالَمِينَ} بگو هر آئینه نماز من و حج و قربانی من و زندگانی من و موت من همه برای خداست پروردگار عالمها [الأنعام: ١٦٢]. تمام چیز در حیاتم برای الله عز و جل است، تا به لحظه ای مرگ. من في سبيل الله عز و جل هستم. طاعت کامل ام برای الله و رسولش است.

این کار سختی است! امر این بیعت را تصور کنید. این مجموعه ای از مسلمانان برای عمره به مکه آمده اند. تنها با سلاح مسافر آمده اند. و هیچ مددی هم برایشان از مدینه نیست. مدینه کجاست! پنجصد کیلو متر دور است. و طبیعی است که اگر مشرکین در اینجا جنگ کنند، همه مسلمانان کشته خواهند شد. آنها لشکری را با آمادگی و تجهیزاتی روبرو خواهند شد که بر بُعد چند قدم از مدد هستند. و نه تنها قریش، بلکه أحابیش، قبائل هم پیمان با قریش هم. یکی از مسلمانان در باره ای خانواده ای خود، و اولاد خود، و تجارت خود، و کار خود فکر نکرد. یکی ایشان ابداً در حیات خود آنرا فکر نکرد. یکی ایشان نگفت که شرایط برایم اجازه نمی دهد، ابداً.

بلکه یکی ایشان از طرف رسول الله (ص) یا از طرف مسلمانان مجبور ساخته نشدند. بلکه همه ایشان آنرا راغبانه و صادقانه کردند. و آن کلام رب العالمین در قرآن کریم است سبحانه و تعالی. فرمود عز و جل: فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ. نه تنها ظاهر بلکه باطن هم. {فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا} پس دانست هر چه در دل های ایشانست پس فرود آورد اطمینان دل برایشان و ثواب داد ایشان را فتحی نزدیک [الفتح: ١٨]. الله عز و جل بر قلوب همه کسانی که بیعت نمودند

مطلع بود، پس می دانست که این قلوب همه اش مؤمن و مخلص است. سبحان الله. و این فتح مبین است که آنرا در شروع سوره ذکر نموده است که در باره ای صلح حُدیبیه صحبت می کند. و آن سوره ای فتح است. فرمود سبحانه و تعالی: إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا} [الفتح :١]. این فتح مبین است که رب العالمین رضایت از مجموعه ای بزرگی از بشر مانند این مجموعه ای هزار و چهار صد نفری را تصریح نماید. اینکه رضایت ایشان را تصریح نماید در حالیکه آنها هنوز در روی زمین زنده هستند، این والله از فتح مبین است که مجموعه ای از بشر به اینصورت به این درجه ای از پیشرفت و به این اخلاص و به این فقه و به این فهم و به این عمل برسند. بدرجه ایکه رب العالمین سبحانه و تعالی را بصورت تام طوری راضی می سازد که آنرا در کتاب خود می نویسد که تا روز قیامت آنرا قرائت می کنیم. این والله فتح مبین است.

این بیعت حقیقتاً مکانت خود را دارد، و در میزان اسلام قیمت خود را دارد. و در عُرف تمام علماء، آنها در درجه تا روز قیامت از عظیم ترین مسلمانان باقی ماندند. و این کلام رسول (ص) است. در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما، که ایشان (ص) آنها را در روز حُدَیبیه خطاب نمودند و تو جه کنید به کلمات، و این شهادت حبیب است (ص). برایشان گفتند: "أَنْتُمُ الْيَوْمَ خَيْرُ أَهْلِ الأَرْضِ" (٤) شما امروز بهترین مردم روی زمین هستید. سبحان الله و یك هزار و چهار صد نفر در یکبار، و نه یك یا دو نفر.

پس این چیز اول بود که در این بیعت ظاهر شد، قربانی و بذل و عطاء کامل از جانب صحابه رضی الله عنهم، خلاصه ای آنچه که از یك مؤمن در دنیا مطلوب است.

به لرزه آمدن مکه از داخل

چیز دوم، آن موقفی که مسلمانان در آن رغبت خود را برای مرگ اعلان نمودند، مکه را از داخل تماماً به لرزه در آورد. که میتواند با مردمی بجنگد که مرگ می خواهند؟ به چه آنها را بترسانی؟ آنها بیعت نمودند که کشته شوند. بیعت نمودند که تا نهایت فرار نکنند. اگر چه که جز از سلاح بسیط نزد شان دیگر سلاحی نبود. و با آنهم بر مرگ بیعت کردند. بر عدم فرار بیعت کردند. آن موقف مکه را تمامً به لرزه در آورد.

آنها را وادار ساخت تا به مذاکره حاضر شوند، در حالیکه می خواستند تا رسول الله (ص) بلند شوند و به هر قیمتی که باشد به مدینه ای منوره برگردند. به هر قیمتی که باشد، حتی اگر به قیمت کرامت قریش هم باشد، و آن چیزی است که آنرا در بنود معاهده خواهیم دید. چیزی که خالد بن ولید (رض) سالها بعد از این حادثه، در شروع فتح فارس از صفات لشکر منصور تعبیر نموده به هُرمُز پادشاه أُبَلَّه با کلمات بسیار کم آنر را ذکر نمود.

گفت "جئتكم بقوم يحبون الموت كما تحبون أنتم الحياة" مردمی را برایتان آورده ام که مرگ را به اندازه ای دوست دارند که شما زندگی را دوست دارید. لشکری که مرگ را دوست داشته باشد، ناممکن است که شکست بخورد. و این درس از بزرگترین دروس حُدَیبیه است. از اینخاطر قریش تصمیم اقرار صلح را گرفتند، با وجود تمام آنچه که در آن بود.

سوم: تصمیم مرگ را گرفتند، ولی زیان ندیدند

چیز سوم در ارتباط به صلح حُدیبیه بسیار زیاد مهم است، قبل از اینکه بنود آن اخذ شود، و بسیار عجیب هم است. آن اینکه به مسلمانان هیچ زیانی نرسید، وقتیکه تصمیم مرگ را گرفتند. تصور کنید. و یکنفر هم از مسلمانان کشته نشد. همه ای ایشان بر عدم فرار و بر مرگ بیعت نمودند. لاکن یکی

شان هم نمرد. در حالیکه در أحُد وقتیکه تصمیم زنده ماندن را گرفتند، به مرگ مصاب شدند. هفتاد نفر شان شهید شدند. هفتاد نفر شان در أحُد کشته شدند وقتیکه تصمیم فرار را گرفتند، سبحان الله. در أُحُد هفت صد نفر بودند، هفتاد نفر شان کشته شد. در حالیکه در حُدَیبیه هزار و چهار صد نفر بودند، و یکی ایشان هم کشته نشد.

و کلام ابی بکر صدیق (رض) کلمه ای بسیار زیبائی بود وقتیکه گفت: "اِحرص علی الموت تُوهِب لك الحیاة" (٦). یعنی بر مرگ حرص (یعنی مواظبت) داشته باش، حیات برایت ارزانی داده می شود. پس لشکری که مرگ بخواهد الله عز وجل برایش زندگی می دهد، و همرایش نصر و تمکین و سیادت (یعنی پیروزی و پایداری و آقائی) را هم می دهد. و لشکری که بخواهد زنده بماند هر طور زندگی که باشد، حتی اگر پست و ذلیل و تیره روز هم باشد، مرگ برای آن لشکر مکتوب شده است. و از الله میخواهیم که ما را فقه سنن خود را (یعنی فهم روش و شیوه های خود را) بدهد.

چیز چهارم هم در صلح نمودن بسیار زیاد مهم است قبل از اینکه بنود آن اخذ شود. رب ما سبحانه و تعالی، رضایت خود را از کسانیکه بیعت نمودند تصریح نمود در حالیکه هنوز در قید حیات بودند. و ممکن بود که بعد از آن گناه ها یا خطاء ها یا اینرا و آنرا از امور مرتکب شوند. و با آنهم رب ما سبحانه و تعالی تصریح نمود که از آنها راضی است. طبعاً رب ما سبحانه و تعالی غیب را می داند. و می داند که آنها این یا آن را خواهند کرد، و به تأکید که آنها خطاء خواهند کرد، بخاطریکه آنها بشر هستند.

کل بني آدم خطَّاء، وخیر الخطائین التوابون. تمام بنی آدم خطاء کار هستند، و بهترین خطاء کار توبه کننده است. لاکن در این کلام معنائی است در غایت اهمیت که باید آنرا بفهمیم، ممکن است که موقف واحدی در حیات ات که به فایده ای مسلمانان باشد، به فایده ای أمت باشد، ممکن ثقل اش آنقدر سنگین باشد که هیچ گناهی بعد از آن معادل آن نشود. طبعاً این دعوت کردن به گناه نیست.

و لاکن دعوت به اعمال صالحه ای ثقیل است. و مثل آنرا بیشتر از یکبار در سیرت نبوی دیدیم. دیدیم در تبوك مثلاً، و در باره اش بعداً در غزوه ای تبوك به تفصیل صحبت خواهیم کرد، که رسول الله (ص) در آنروز در باره ای عثمان (رض) گفتند: "مَا ضَرَّ عُثْمَانَ مَا فَعَلَ بَعْدَ الْيَوْمَ" بعد از امروز عثمان هر چه که کند ضرر نخواهد کرد.

پس در باره ای موقف واحدی در زندگی عثمان بن عفان (رض) رسول الله (ص) می گویند که اگر آن موقف در یك کفه ای ترازو گذاشته شود، و بقیه ای گناهانش در کفه ای دیگر، کفه ای آن موقف سنگین تر خواهد بود نسبت به کفه ای گناهانش. و آن سبب نجات و رستگاری عثمان (رض) خواهد شد.

وقفه

میخواهم وقفه ای بگیریم و بگویم، هر کس از خود بپرسد، آیا دارای چنین موقفی هستی که معتقد باشی که آن در روز قیامت سبب نجات و رستگاری ات خواهد بود؟ همه ای ما نماز می خوانیم و روزه می گیریم و حج می کنیم و قرأن را می خوانیم. لاکن آیا در حیات ما عملی برای خدمت امت اسلامی است که روز قیامت آنرا حمل نموده و بگوئیم یا رب این عمل را بخاطر تو نموده ام و اعتقاد کامل داشته باشیم که آن ما را از آتش نجات خواهد داد؟

این عمل بیعت الرضوان تنها یك عمل بود. عمل زود گذری بود که یك ساعت یا دو ساعت را گرفت، و قضیه انتها یافت. لاکن نه تنها در عُرف زمانی که در آن می زیستند باقی ماند، بلکه تا روز قیامت بحیث حادثه ای باقی ماند که مسلمانان به آن اقتداء می کنند و از آن می آموزند، بلکه در کتاب رب العالمین سبحانه و تعالی حفظ می شود. و ما چنین لحظات صدق را می خواهیم تا در روز قیامت توسط آن نجات حاصل نمائیم.

١: ابن هشام: السيرة النبوية، تحقيق مصطفى السقا وآخرين، دار المعرفة، بيروت، القسم الثاني (الجزء الثالث والرابع) ص315، 316.

٢- مسلم: كتاب الإمارة، باب استجباب مبايعة الإمام الجيش عند إرادة القتال وبيان بيعة الرضوان تحت الشجرة (1856)، ترقيم عبد الباقي.

٣- مسلم: كتاب الجهاد والسير، باب غزوة ذي قرد وغيرها (1807

٤- (مسلم: كتاب الإمارة، باب استجباب مبايعة الإمام الجيش عند إرادة القتال وبيان بيعة الرضوان تحت الشجرة (1856

٥- محمد بن عبد الوهاب: مختصر سيرة الرسول ، تحقيق عبد الرحمن بن ناصر البراك وغيره، طبعة جامعة الإمام محمد بن سعود، الرياض، ص301.

٦- ابن قيم الجوزية: الفروسية، تحقيق مشهور بن حسن، دار الأندلس، السعودية، الطبعة الأولى، 1414هـ- 1993م، ص493

٧- رواه الترمذي (3701) ترقيم أحمد شاكر، وصححه الألباني في صحيح الترمذي برقم (2920).

بر می گردیم به حُدَیبیه.

صلح حُدَیبیه

قریش تصمیم صلح را گرفتند. تصمیم گرفتند تا مردی را برای اتمام دادن صلح با رسول الله (ص) بفرستند. پس که را فرستادند؟ طبعاً فایده نمی کند که واسطه بفرستند. فاید نمی کند که کسی را از خُزاعه یا از ثقیف یا از هر قبیله ای دیگری غیر از قریش بفرستند که در باره ای قریش موافقه کند. و بالای بنودی مذاکره کند که أثر مستقیم بالای قریش داشته باشد.

لازم کسی از قریش باشد. خوب پس که را بفرستند؟ آیا عِکرمه بن ابی جهل را بفرستند؟ یا خالد بن الولید را بفرستند، و یا ابا سفیان را بفرستند، یا صفوان بن أُمَیه را بفرستند، که را بفرستند؟ یکی از آنها را نفرستادند. بخاطریکه همه ای آنها طوریکه در آن روز ها به آنها اطلاق می شد، مثل صقر ها (یعنی باز ها یا پرندگان لاشخور) همه ایشان میخواستند با مسلمانان محاربه کنند.

ولی قریش (بحیث قاعده ای عام) جنگ نمی خواستند. می خواستند به آن فضای مملو از خوف و تاریك و نا معلوم تا قدر توانائی راحت ببخشند. پس مردی را از حَمائِم فرستادند. مرد خوبی را طوریکه می گفتند، سُهَیل بن عَمرو را فرستادند. و سُهَیل بن عمرو در طول عُمر خود حیات اش در مکه آرام و راحت بود. و مشکلات بزرگ و مستقیم با مسلمانان نداشت. پس می توانست با مسلمانان به لطف مفاوضه و مذاکره کند. و همین را قریش می خواست.

به درجه ایکه رسول (ص) وقتیکه سُهَیل بن عمرو را دیدند که می آید، گفتند: قَدْ سَهُلَ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ: (١) أَرَادَ الْقَوْمُ الصُّلْحَ حِينَ بَعَثُوا هَذَا الرَّجُلَ" یعنی کار تان آسان شد. وقتیکه این مرد را فرستادند، صلح می خواهند. سبحان الله، و رسول (ص) مسلمانان را بشارت و خوش خبری دادند، و طبعاً (فأل) فال نیك گرفتن در اسلام اجازه است.

لاکن در عین زمان قریش با تخصیص دادن سُهَیل بن عَمرو أغراض دیگری داشتند. سُهَیل بن عَمرو مرد مَوتور؟ بود. مَوتور یعنی چه؟ یعنی مردی که خانه اش از طرف مسلمانان مصاب شده است. سبحان الله. می دانید که چند نفر از خانواده اش مسلمان شده اند؟ چهار نفر از اولاد هایش مسلمان شده اند. طبعاً این امر برایش یك فاجعه است. آن مرد خواهد رفت تا از قضیه ای شخصی خود هم مدافعه کند.

چهار نفر از اولاد هایش مسلمان شده اند. و سه نفر از مسلمان شده اند. یعنی از اولاد هایش أُم کُلثُوم، و سهله، و عبدالله، این سه نفر از زمانی مسلمان شده اند، و حالا در مدینه ای منوره زندگی می کنند. و چهارم ابو جَندل هم مسلمان است، و در خانه قید است. سُهَیل بن عمرو او را قید کرد قبل از اینکه خارج شود، تا با مسلمانان یکجا نشود. و دیگر که مسلمان شده بودند: السَکران بن عمرو، وأبو حاطِب بن عمرو، و سُلَیط بن عمرو بودند. یعنی تقریباً تمام خانواده اش مسلمان شده بودند، و دیگر کسی نمانده بود بجز خودش.

پس در میان قریش در کرامت خود و در عزت خود مصاب شده بود. پس با بسیار ذوق و غیرت برای مذاکره رفت. رفت تا از مسلمانان هر چه که ممکن باشد به مصلحت قریش آنرا حاصل کند.

وقفه ای بر اتفاقیه ای صلح

و آمد تا صلح اتمام بیآبد. و در اینجا لازم است وقفه بگیریم و بگوئیم، اگر دو طرف صلح نمایند، و توجه کنید که این کلمات در غایت اهمیت است. و در آن حالا بر حیات ما هزار تطبیقات وجود دارد. اگر دو طرف صلح نمایند، معنایش این است که هر دو طرف قدرت متکافئ (یعنی برابر) هستند.

و اگر قوی (در ظاهر)، بر این حرص داشته باشد که با ضعیف صلح کند، بدان که او این ظعیف را قویتر از خود می بیند. آن قوی در ظاهر، آن مُمَکَن، که لشکر و تجهیزات دارد، اگر با قومی بنشینند که در ظاهر ضعیف هستند، خوب بدان که این قوی ها، در داخل خود از این ضعفاء می ترسند. و آماده ای تنازل کردن هستند. پس بر ضعفاست تا ثبات اختیار کنند. و بر ضعفاست تا بدانند که حق با آنهاست، و بدانند که الله همرایشان است اگر ثبات اختیار کنند.

و آن پیکر کافران را به لرزه می آورد. قریشی ها با تمام آنچه از تاریخ و قدرت و عسکر و هم پیمانان را که داشتند، و با جماعت ضعیف و مستضعفی برای مذاکره نشستند که همرایشان زندگی می کردند و از دیار شان خارج شدند، و به مدینه ای منوره رفتند، و با سلاح مسافر برای عمره آمده اند. نشستند بخاطریکه هر دو طرف صلح را به مصلحت خود می دیدند، و در نصف راه مقابل شدند طوریکه ذکر نمودیم.

مثبت بودن معاهدات صلح

این کلام طبعاً جوانب مثبت را حمل می کند، و لاکن درعین وقت جوانب منفی را هم حمل می کند که مسلمانان باید آنرا بفهمند. به چه معنا؟ به این معنا که در این کلام جنبه ای مثبت بسیار زیاد مهمی است. که هر دو طرف به جانب دیگر اعتراف کردند. پس اگر تو جماعتی بودی و نه دولتی، و کم بودی نه زیاد، و با تو صلح صورت گرفت، پس آن یك چیز بسیار زیاد مثبت است. بخاطریکه آن شروع اعتراف به این است که تو یك قدرت با کفائت شده ای.

یعنی قریش به این احتیاج ندارند که رسول (ص) به آنها اعتراف کنند. تاریخ قریش شش صد سال یا بیشتر است. قبیله ای که در بین مکه ای مکرمه و در بین جزیره ای عربی بلکه در بین عالم بر آنها اعتراف می شود. و با بعض دول عالم ارتباطات دارد.

اما جماعت مسلمانان، هیچ کسی بر آنها اعتراف نمی کند. نه قریش، و نه غیر شان. آنها یك جماعت نو تولد و ضعیف و مستضعف هستند. اگر از طرف قریش مورد اعتراف قرار بگیرند، آن از مثبت ترین جوانب صلح حُدَیبیه خواهد بود. و بزرگترین دلیل بر آن چیزی است که در روز های خود ما آنرا می بینیم، وقتیکه حماس در انتخابات فلسطین برنده شدند، چه اتفاق افتاد؟ بعض دول بین المللی مانند روسیه مثلاً آنها را برای صحبت و محاوره و مذاکره دعوت نمودند. روسیه که یکی از قطب های عالم است، یکی از قوی ترین ممالك عالم است، حماس را برای شندین رأی و تبادله ای رأی در بعض امور دعوت کرد. این در حد ذات خود اعتراف نمودن به حماس است.

طبعاً این کلام یهود را بسیار زیاد به غضب آورد. بخاطریکه حتی اگر چه که در این مذاکرات کلماتی هم گفته شد که به رضایت یهود بود، الا اینکه آن اعتراف ضمنی بود به شرعی بودن و قدرت حماس.

و اینجا همان چیز با رسول الله (ص) در حُدَیبیه اتفاق افتاد. به مجردیکه قریش با ایشان بالای میز مذاکره نشستند، آن برای همه یك اعتراف شد که رسول (ص) در جزیره ای عربی زعیم دولتی شده اند که به آن اعتراف صورت گرفته است. این یك انتصار بزرگی بود. براستی فتح مبین بود.

جنبه ای منفی معاهدات صلح

لاکن این کلام جنبه ای منفی هم دارد، و متوجه باشید. اگر دو قدرت ها برای مذاکره و صلح می نشینند، هر دو طرف باید در چیزی تنازل کنند (یعنی پائین بیآیند). و این کلام احتیاج به وقفه دارد تا آنرا بفهمیم. و تا اینکه وقتی بین مجموعه ای از مسلمانان و بین دولت قوی در دنیا مذاکرات صورت می گیرد، حدود دقیق مذاکره را در آن بدانیم. و بدانیم که تا چه حدی ممکن است تنازل کنیم، و در چه ممکن نیست تنازل کنیم.

رسول (ص) در این آتش بس هرگز اموری را قبول نخواهند کرد که در آن مسلمانان غُصه و درد احساس کنند. بخاطریکه وقتی دو جانب متکافئ (یعنی برابر) در مقابل یکدیگر برای صلح می نشینند، لازم هر دو جانب تنازلی را پیش کنند، و اگر نه مذاکره برای چه و صلح بالای چه؟ اگر یك جانب برنده شود و جانب دیگر مغلوب، و یك جانب برای جانب دیگر بگوید که این را کن و آنرا کن بدون کدام مذاکره، آن تسلیم شدن است، پس فائده ای مذاکرات چه است؟

و در این زمان ما، این معاهدات به صفت حقیقی معاهدات شمرده نمی شوند، لاکن تنها برای تسهیلات نام معاهده به آن اطلاق می شود، تا بالای مغلوب تمام بنود و شروط قبولانده شود. و لاکن طبعاً جز از املا های بیش نیست که از طرف منتصر به شکست خورده برای نافذ کردن اوامر گفته می شود.

وضع در حُدیبیه اینطور نبود. وضع در حُدَیبیه یك برابر بود. رسول الله (ص) با مجموعه ای از مسلمین آمده اند نه برای جنگ، و نه برای فتح کردن، و نه برای تهاجم کردن بالای قریش. تنها میخواهند برای عُمره بروند، و قریش می خواهند ایشان را مانع شوند. قریش یک قدرت بزرگ است، و مسلمانان قدرت شان هنوز نو پیدا و بسیط است. پس از اینخاطر نشست برای صلح تا حدی برابر است.

و بآنهم، اگر به بنود صلح حُدَیبیه مراجعه کنید، در خواهید یافت که اکثر آن به فائده ای مسلمانان بود و نه به فائده ای قریش. و تمام این کلام در تاریخ قریب و کوتاه سال ششم هجری بود. و بعد از غزوات و سرایائی بود که قبلاً در اول این مجموعه در باره ای آن به تفصیل صحبت نمودیم، و مشرکین قدرت و عزت و ثبات را در مسلمانان دیدند وقتیکه بدون خوف و ترس از قدرت قریش به حُدَیبیه آمدند.

بنود صلح حُدَیبیه

در صلح حُدَیبیه چه صورت گرفت؟ صلح حُدَیبیه معاهده ای بود دارای چهار بنود. بیأئید به هر بند آن نظر بیاندازیم، که آیا آن بند به نفع مسلمانان بود یا به نفع مشرکین. بند اول: رسول (ص) و اصحاب ایشان این سال بر می گردند و به مکه داخل نمی شوندند، لاکن وقتیکه سال آینده می آید، مسلمانان به آن داخل شده می توانند. و در آن سه روز باقی مانده می توانند.، و همرایشان سلاح راکب (یعنی سلاح سوار کار) می باشد و قریش به ایشان تعرض نخواهند کرد. ببینیم که این بند به نفع که است.

۱- البخاري: كتاب الشروط، باب الشروط في الجهاد والمصالحة مع أهل الحرب وكتابة الشروط (2581)، ترقيم البغا.

۲- ابن كثير: السيرة النبوية، تحقيق مصطفى عبد الواحد، دار المعرفة، بيروت، 1396هـ- 1971م، 320/3.

برگشت رسول الله (ص) در این سال به نفع قریش است. چون آنها بطور نسبی آبروی خود را حفظ می کنند. لاکن برگشت رسول (ص) در سال آینده، و داخل شدن به مکه بدون مقاومت، بلکه خارج شدن مردم اش از آن، و مطلقاً عدم تعرض به لشکر مسلمانان، آن والله انتصار بزرگیست برای رسول الله (ص) و برای مسلمین.

و در باره ای واقعات گذشته فکر کنید. بیاد بیاورید که در مکه چه اتفاق می افتاد. سیزده سال تعذیب و از بین بردن مسلمانان. و هجرت را بیاد بیاورید، و فرار مسلمانان را برای دین شان بیاد بیاورید در حالیکه همه چیز خود را در مکه ترك نمودند. هجرت شش سال قبل بود. و بدر و أُحُد را بیاد بیاورید، و جمع شدن احزاب و حصار مدینه کمتر از یك سال قبل بود.

تمام این مقاومت قریشی انداخته شد، و مشرکان باز نمودن دروازه ای دولت خود را برای مسلمانان بدون مقاومت قبول نمودند. یا الله چه نصری برای مسلمانان! و چه سر بلندی ای برای مسلمانان در تمام جزیره ای عربی بطور کامل آن! و چه بی آبروئی ای برای قریش در وسط جزیره ای عربی.

کجا هستند صَقر ها (یعنی باز های) قریش؟ سلاح و مهمات کجاست؟ ارتباطات و احتلافات کجاست؟ اموال و اقتصادیات بزرگ قریش کجاست؟ تمام آن در مقابل دولت نو تولد مسلمانان افتاد.

این بند با تمام تأکید به نفع مسلمانان بود. آن نه تنها اعتراف قریش به دولت مسلمانان بود، و لاکن اعتراف به این بود که دولت مسلمانان دولت قوی است که دروازه های مکه برایش باز خواهد شد و اهل اش از آن خارج خواهند شد، و آن در تاریخ مکه بطور کامل آن با هیچ قبیله ای نشده بود. و یك بار هم قریش از مکه خارج نشده بودند و دروازه هایش را برای هیچ قبیله ای از قبائل آنچنان بدون نوعی از حراست باز نگذاشته بودند هر قدر قبیله ای قوی هم که می بود. این با

مصطفی (ص) شد. آن دلیل بود بر اینکه ایشان در نظر قریش قوی تر از هر قبیله ای در جزیره ای عربی بودند. پس این بند واقعاً به نفع مسلمانان بود.

بند دوم: وضع شدن جنگ بین دو طرف برای ده سال (یعنی برای ده سال جنگ نخواهد بود) مردم از یکدیگر در أمن خواهند بود، و از یکدیگر دست خواهند کشید. این بند به نفع که است؟ که بیشتر احتیاج به وضع شدن جنگ و رغبت به أمن دارد؟ آیا آنها مسلمانان نیستند؟ همین منظور مسلمین بود. و اصلاً قبل از معاهده، قبل از صلح حُدَیبیه همین طلب رسول (ص) بود. اگر فکر تان باشد همین کلام را رسول الله (ص) به بُدَیل بن ورقاء الخُزاعی گفته بودند، و آنرا در درس گذشته گفتیم. گفتند فَإِنْ شَاءُوا مَادَدْتُهُمْ. اگر بخواهند برایشان مدت می دهم. یعنی طلب اسلامی بود که بین مسلمانان و بین مشرکین برای مدتی صلح شود.

رسول الله (ص) این را خود شان می خواستند. خوب، چرا آنرا می خواستند؟ که احتیاج به این دارد که دولت قائم کند و آنرا تأسیس کند؟ دولت قریش از صد ها سال قبل قائم است. اما دولت نو پیدای مسلمانان عمرش تنها شش سال است. و به تأسیات و تدارکات زیادی احتیاج دارد. آیا دعوت در جزیره ای عربی در فضای جنگ و خون و عداوت های متکرر آسانتر می باشد، یا در حالت أمن و امان؟ شکی نیست که در حالت أمن آسانتر خواهد بود. و آن چیزیست که مسلمانان آنرا می خواهند. چون آنها می خواهند تا در تمام زمین بسهولت تحرك کنند، در أمان از جنگ.

و قبائل هم از جنگ در أمن می باشند. آیا حرکت مسلمانان برای دعوت قبائل دور افتاده از مدینه ای منوره، بلکه برای دعوت قبائل نزدیك به مکه ای مکرمه آسان تر خواهد بود اگر جنگ بین مسلمانان و بین قریش اعلان شود، یا آسان تر خواهد بود اگر جنگ از بین شان وضع شود، برای ده سال؟ شکی نیست که حرکت مسلمانان در وضع شدن جنگ (یعنی آتش بس) آسان تر خواهد بود. مسلمانان حرکت می کنند، و مردم را به اسلام دعوت می نمایند، و قوت مسلمانان بیشتر می شود.

و مردم والله تنها احتیاج به این دارند که در باره ای اسلام معرفت پیدا کنند که اسلام چه است و بس. به مجرد اینکه به اسلام معرفت پیدا کنند معرفت صحیح، فطرت سلیمه - و چقدر زیادی از آن موجود است- اسلام را بدون تردد قبول می کند؛ چون مردم از شنیدن کلمه ای اسلام می ترسیدند، بخاطریکه آن معنای جنگ با قریش را می داد. و قریش عزیز ترین قبیله به عرب هستند. پس اگر مردم از جنگ با قریش در أمن شوند، ببین که چقدر مردم از مردان و زنان و اطفال به اسلام داخل خواهند شد.

و بعداً این کلام را بعد از صلح حُدَیبیه با چشمان خود دیدیم طوریکه در باره ای آن صحبت خواهیم کرد انشاءالله. پس این بند به وضاحت به نفع مسلمانان بود. لاکن در اینجا ملاحظه ای مهمی است. و آن اینکه آیا مسلمانان در آنوقت که با مشرکین آتش بس می کردند، تمام حقوق شان را که قبلاً از ایشان سلب شده بود گرفتند؟ جواب نه است. جواب این است که مسلمانان آتش بس را قبول کردند قبل از اینکه حقوق کامل شان برایشان پس داده شود. تا هنوز هم دیار شان دزدی شده است، و تا هنوز هم اموال شان سلب شده است. تا هنوز هم زمین هایشان از طرف قریشی ها اشغال شده است. و بآنهم مسلمانان آتش بس را قبول کردند قبل از اینکه حقوق سلب شده ای شان برایشان پس داده شود.

معنای این کلام چه است؟ معنایش این است که می توانی با دشمن آتش بس کنی اگر می بینی که آن به مصلحت مسلمانان است در حالیکه تمام حقوق ات را نگرفته ای. ولاکن متوجه باشید! متوجه باشید که مسلمانان در این معاهده برای قریش بالای هیچ حقی سلب شده ای مسلمانان نزد قریشی ها اقرار نکردند. نگفتند خلاص دیار ما و اموال زمین ما از شما باشد، ابداً. ما تنها برای ده سال جنگ را وضع می کنیم. بعد از این ده سال، حقوق خود را خواهیم خواست و استرداد تمام آنچه که از ماسلب شده است را خواهیم نمود.

پس اگر مسلمانان با دشمنان خود در صلحی می نشینند، و آتش بس را با دشمن بدون اقرار حقوق سلب شده قبول می کنند، آن يك امر شرعی است. لاکن اگر مسلمانان به دشمنان خود به حق سلب شده ای مسلمانان اقرار می کنند، آن جائز نیست، و غیر شرعیست.

و هرگز ممکن نیست که این معاهده ای را که عقد نمودند (ص)، با معاهداتی مقایسه شود که مسلمانان در آن برای دشمنانان شان بر حقوق مسلمانان اقرار نموده اند.

پس آن یک چیز بود و این کاملاً چیزی دیگری. این یک فرق بسیار زیاد بزرگی است بین صلح حُدَیبیه، و معاهداتی که مسلمانان در این عصر ما آنرا با یهود انجام می دهند، که در آن برای یهود در تمام ممتلکات و دارائی های مسلمانان اقرا می کنند. و این معاهدات با معاهده ای صلح حُدَیبیه هیچ مشابهتی ندارد. پس این بند دوم بود از بنود صلح حدیبیه. و آن طوریکه دیدیم تماماً به نفع مسلمانان بود.

بند سوم: کسی که دوست دارد که در عقد و عهد محمد (ص) داخل شود داخل شده می تواند، داخل شود. و کسی که دوست دارد که در عقد و عهد قریش داخل شود، داخل شده می تواند. و هر قبیله ایکه به یکی از این دو گروه ها می پیوندد، جزء آن گروه تعبیر می شوند. یعنی هر تعرضی که از سوی این قبائل بر یکدیگر صورت بگیرد، تعرض به گروهی شمرده می شود که قبیله تابعت آنرا دارد. و در عین وقت آن، مخالفت واضح با موافقت نامه تعبیر می شود.

ببینیم که این بند به نفع کیست. با من فکر کنید، قریش عظیم ترین قبائل عرب هستند. و اگر کسی بخواهد، و احتیاج داشته باشد که در عهد ایشان داخل شود، منتظر چنین معاهده نمی باشد. فوراً بخاطر تاریخ آن و قدرت آن داخل می شود. لاکن قبائیلی که بخواهند در عهد محمد (ص) داخل شوند، و در احتلاف محمد (ص) داخل شوند، هزار بار تردد خواهند کرد، چرا؟ از ترس قهر قریش و

هم پیمانانش. لاکن بعد از صلح حُدَیبیه، در قلب کسی که تردد است از وضع شدن جنگ در أمن می باشد، و با اطمئنان خاطر به گروه مسلمانان می پیوندد. پس قریش از این بند مطلقاً مستفید نمی شوند. بخاطریکه بصورت طبیعی هر کس می خواست با قریش احتلاف می کرد، احتلاف می کرد. در حالیکه مسلمانان از آن استفاده ای اعظمی کردند بر اینکه قبائلی که به آنها خواهند پیوست بعد از این از خوف و قهر قریش در أمن میشوند.

از اینخاطر این بند صد فیصد به نفع مسلمین بود. و دلیل اش این است که قبیله ای خُزاعه در احتلاف با مسلمانان داخل نشدند الا بعد از صلح حُدَیبیه. با وجود اینکه این قبیله ای خُزاعه در قرابت با رسول الله (ص) بیشتر از همه قریب بودند. به درجه ایکه نویسندگان سیرت می گویند قبیله ای خُزاعه عَیْبَةَ نُصْحِ (١) رسول الله (ص) بودند. یعنی موضِع سِر و ثقه یعنی راز و اعتبار رسول الله (ص) بودند.

و طوریکه قبل از این بسیار زیاد دیدیم که رسول الله (ص) از قبیله ای خُزاعه عیون یا مراقبین می فرستادند، و با خزاعه هم پیمانی می کردند و از خُزاعه طلب می نمودند، اینچنین. و بین خزاعه و بین بنی هاشم و بنی عبدالمطلب احتلاف بسیار قدیمی موجود بود. و تاریخ طویلی در این قضیه داشتند. پس این خزاعه که رسول الله (ص) را دوست داشتند، در احتلاف شان داخل نشدند الا بعد از صلح حُدَیبیه. پس چه رسد به قبائل دور تر؟ پس این بند واقعاً به نفع مسلمانان بود. و توجه کنید که بعداً دقیقاً همین بند سبب فتح مکه می شود. پس چه خیری از ورای این بند آمد سبحان الله!

و می رسیم به بند چهارم: و این بند از ما به وقفه ای مهمی ضرورت دارد. بند چهارم می گوید کسی که با محمد است (ص) و به قریش می پیوندد (یعنی از نزد ایشان (ص) فرار می کند) واپس برایش فرستاده نمی شود. و کسی که بدون اجازه ای ولی خود از نزد قریش نزد محمد (ص) می رود، (یعنی از نزد ولی خود فرار می کند)، واپس برایشان فرستاده می شود. این کلام به چه معنی؟

یعنی مسلمانی که از اهل قریش بعد از صلح حُدَیبیه نزد مسلمانان می آید، دوباره به اقاربش فرستاده شود اگر أقارب اش نخواهند که او مسلمان شود.

و طبعاً تمام مشرکین اسلام آوردن اهل مکه را نخواهند پذیرفت. پس بند چهارم مقتضی بر آنست که هر مسلمان جدید بعد از صلح حُدَیبیه به مکه ای مکرمه برگشت داده شود. و از ناحیه ای دیگر اگر یکی از مسلمانان مرتد شود، و به مکه برود، مکه او را به مسلمانان نخواهد فرستاد.

این بند در ظاهر آن به نفع قریشی ها است. لاکن بیآئید آنرا تحلیل نمائیم.

این بند دو جزء دارد. کسی که از صف مسلمان به صف کافر فرار می کند، فرض کنید مسلمانانی این تصمیم را می گیرد و مرتد می شود و به صف قریش می پیوندد. آیا مسلمانان به چنین کسی احتیاجی دارند؟ آیا مسلمانان او را محکم خواهند گرفت، و او را مجبور به باقی ماندن در مدینه ای منوره خواهند ساخت در حالیکه او از اسلام و مسلمین کراهیت دارد؟ آیا این به مصلحت مسلمین است؟ ابداً نه.

بسیار زیاد واضح است که ما به او احتیاجی نداریم. حاجتی برای رد کردن این بند نداریم. بر عکس اگر این بند در معاهده نوشته نمی شد، هر مسلمانی که مرتد می شد، این رِدت (یعنی کافر شدن) خود را پنهان می کرد و آنرا ظاهر نمی کرد؛ و آن از ترس این می بود که شاید قریش او را دو باره نزد مسلمانان بفرستند، و مسلمانان از موضوع اش خبر شوند که او مرتد شده است.

از اینخاطر این بند برای هر کسی که در قلب اش مرض است اجازه می دهد تا آن مرض را ظاهر نماید، و از مسلمانان خلاصی بیابد. و آیت را در باره ایشان چندین بار تکرار نمودیم. الله عز و جل در کتاب کریم خود فرمود: لَوْ خَرَجُوا (یعنی منافقان) لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلاَّ خَبَالاً وَلأَوْضَعُوا خِلاَلَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ} اگر بر می آمدند میان شما نمی

افزودند در حق شما مگر فساد را و البته مرکب می تاختند میان شما و میان شما سخن شنوانند از ایشان و خدا داناست به ستمگاران [التوبة: ٤٧].

پس چرا مسلمانان منافقی را در مدینه ای منوره بگذارند تا از راز هایشان خبر باشد و اخبار شان را به مشرکین نقل بدهد، و یا نظر های فاسد خود را برای مسلمانان پیش کند؟ و آن خطر شدیدی برای مسلمانان می بود. مسلمانان به کسانی احتیاج ندارند که با جسد خود همرایشان باشد و با قلب خود و اعضای خود همرایشان نباشد. از اینخاطر خلاصی یافتن از آنها بهتر است.

پس نصف این بند چهارم به نفع مسلمین بود. جزء دوم اش جنبه ای واضح منفی آن است. هر کسی از اهل مکه که بعد از صلح حُدَیبیه نزد مسلمانان بحیث یك مسلمان بیآید، چه اسلام اش قبل از صلح حُدَیبیه باشد، یا بعد از صلح حُدَیبیه باشد، مسلمانان باید او را به مکه ای مکرمه برگردانند. به اهل اش از کافران او را بر گردانند.

طبعاً اگر مسلمانی به کفار فرستاده شود، و بدانند که او مسلمان است، در موضوع دین خود بسیار زیاد در معرض فتنه قرار می گیرد. بسیار امکان دارد که مشرکان او را عذاب بدهند تا او به الله عز وجل کافر شود. اضافه بر آن به قوت مسلمانان زیان می رسد. می خواهد با یکجا شدن با مسلمانان به قدرت شان بیافزاید و مسلمانان نمی توانند از قدرت و توانائی اش مستفید شوند. پس این بود جنبه ای منفی آن.

و می توانیم بگوئیم که این یگانه فائده ای بود که قریش آنرا در معاهده ای طویل بدست آوردند. نصف بند از میان چهار بند. یعنی یك بر هشتم این معاهده به نفع قریش بود. و باید یك چیزی به نفع شان می بود. اگر نه معاهده اتمام نمی یافت. و بآنهم، و توجه کنید، بآنهم این جزئیت این بند هم برای مسلمانان خالی از فائده نیست، سبحان الله.

چطور؟ مسلمانی که به مکه بر خواهد گشت در داخل دولت مکه مصدر اضطراب بوده می تواند. می تواند در داخل مکه به اسلام دعوت بدهد. بالای عقل های مشرکین تأثیر انداخته می تواند. با امثال خود در داخل مکه یا در خارج آن جمع شده می توانند تا بر ضد مشرکین کار کنند. بلکه اسلام خود را پنهان کرده می تواند تا راز های مشرکین را بدست بیآورد. و در داخل صفوف مشرکین خلل وارد کرده می تواند تا وقتیکه آن در دین اش و عبادات اش غیر قابل قبول نباشد.

و خطر حقیقی برای مشرکین خواهد بود و این عین کاری بود که بعداً رخ داد. سبحان الله. یعنی حتی این جزئیت این بند که به نفع مشرکین بود، همچنان به خساره ای مشرکین هم بود. و این بند چهارم بود طوریکه گفتیم. و این بود تمام بند های چهار گانه ای صلح حُدَیبیه بود.

مستند ساختن عقد صلح و نوشتن آن

بیآئید به این بنود چهار گانه مراجعه کنیم، و ملاحظه کنیم که سبحان الله، همه اش در غالب به نفع مسلمانان بود که قیمت آن را قریش پرداخت. در آن فوائد زیادی برای مسلمانان بود. در آن مزایای بسیار عمیقی بود. هفت بر هشتم معاهده به نفع مسلمانان بود. و جزئیت واحدی، یك برهشتم معاهده که به نفع مشرکین بود، هم به نفع شان بود، و لاکن همراه با خساره. فائده ایکه از خساره خالی نبود. این بود صلح حُدیبیه. این بود قیمت این صلح بزرگ به نفع مسلمانان. و آن صلحی بود که نتائج آن نه تنها وجه جزیره ای عربی را تغییر خواهد داد، و لاکن وجه عالم را، براستی وجه عالم را تغییر خواهد داد.

و بیأئید نوشته ای صلح حُدَیبیه را ببینیم. خلاص کلام شفوی اش را گفتیم. لازم است مستند شود و بین دو دولت در صحیفه ای سجل شود (یعنی در کاغذ ثبت شود). و در آن هر دو طرف امضاء کنند. و در جزیره ای عربی بطور کامل آن به آن اعتراف شود.

و رسول الله (ص) با سُهَیل بن عمرو جلسه و نوشتن مکتوب را شروع نمودند. طبعاً رسول الله بیسواد هستند (ص). نمی نویسند و نمی خوانند. پس کسی که معاهده را می نوشت علی بن ابی طالب (رض) بود. و کسی که برایش کلمات را املا می گفت رسول الله (ص) بودند. و طبعاً این هم اشاره ای بسیار قوی است که دست بالا در معاهده از مسلمانان است. آنها آنرا املا می کنند و آنرا می نویسند. رسول الله (ص) املا می کنند، و علی بن ابی طالب می نویسد.

سُهَیل بن عمرو تنها گوش می دهد. پس گفتند (ص): نوشته کن بسم الله الرحمن الرحیم. (شروع تمام کار بدست مسلمانان است) بسم الله الرحمن الرحیم. سُهَیل بلند شد و اعتراض کرد. و همه اعتراض های سُهَیل شکلی است. بالای بنود سابقه اعتراض نکرد با وجود تمام خساره های که بقریش رسید، به اساس ضعف قریش. اما حالا اعتراضات شکلی را پیش می کند. می خواهد حالا از نرمی رسول الله (ص) استفاده کند. سُهَیل گفت الرّحمٰن کیست؟ ما این کلمه را نمی دانیم " أما الرحمن فوالله ما أدري ما هو، ولكن اكتب: باسمك اللهم" ولاکن نوشته کن "الهی بنامت"

پس رسول الله (ص) به سیدنا علی گفتند خلاص، بنویس بسمك اللهم. مشکلی نیست. در بسمك اللهم کدام اعتراض شرعی نیست. اینکه الرحمٰن الرحیم نوشته نکرد معنایش این نیست که ایشان بر این اعتراف نمی کنند که الله عز وجل الرحمٰن الرحیم است. تنها در معاهده آنرا نه نوشتند. پس از بند های شکلی بدون توقف برآن گذشتند (ص). پس علی (رض) بسم الله را پاك کرد و نوشته کرد بِسمِكَ اللّهُمّ.

بعداً تکمیل می نمودند و می گفتند: "هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ" این است بر آنچه که محمد رسول الله صلح نموده است. و کلام خود را تکمیل نکرده بودند که سُهَیل با ایشان باز هم مداخله کرد. تنها این مداخله برای سُهَیل بسیار مهم بود. گفت: والله لو نعلم أنك رسول الله ما صددناك عن البيت ولا قاتلناك، ولكن اكتب محمد بن عبد الله.

والله اگر بدانیم که تو رسول الله هستی، تر از بیت (یعنی کعبه) مانع نمی شدیم، و با تو جنگ نمی کردیم، و لاکن نوشته کن محمد پسر عبدالله. آنها هنوز به نبوت مصطفی (ص) اعتراف نکرده اند. پس چه رسد بر اینکه در کاغذ نوشته شود و سُهَیل بالای آن امضاء کند؟

پس رسول الله (ص) گفتند: "إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي" من رسول الله هستم ولو مرا تکذیب هم کنید. بعداً به علی (رض) گفتند، و توجه کنید این کلام در منتهای اهمیت است. والله این کلام براستی در منتهای ثقل است. به علی امر نمودند تا رسول الله (ص) را پاك کند و نوشته کند این است بر آنچه که محمد بن عبدالله صلح نموده است.

سیدنا علی در اینجا توقف کرد گفت نه من نمی توانم. نمی توانم کلمه ای رسول الله را پاك کنم. رسول الله (ص) موضوع را به بسیار بساطت گرفتند. گفتند بمن نشان بده که رسول الله در کجا نوشته است. پس علی (رض) به جای کلمه اشاره کرد. و آنرا (ص) خود شان پاك کردند (۳). سبحان الله، موقف در منتهای عُمق.

سُهَیل بن عمرو رسول الله (ص) را به قضیه های جانبی خارج از موضوع صلح و از اصل موضوع که این معاهده بخاطر آن صورت گرفته بود دور می برد. و رؤیه و موقف رسول (ص) تماماً واضح بود. ایشان می خواهند که معاهده اتمام یابد. و می دیدند که تمام بنود آن به نفع مسلمانان است. و می دانستند که مسلمانان قبل از صلح حُدیبیه خواب آن نصر را هم نمی دیدند.

اول مسلمانان تنها میخواستند برای عمره کردن به مکه ای مکرمه داخل شوند و دوباره به مدینه ای منوره برگردند. و حالا تمام این مکاسب و فائده ها برایشان حاصل شده است پس چرا بالای این کلمه یا آن کلمه که بالای صلح أثری وارد نمی کند توقف کنند؟ از اینرو آنرا پاك کردند (ص) و نوشته کردند محمد بن عبدالله (ص). و در این کلام خطائی وجود ندارد. ایشان براستی محمد بن عبدالله

هستند (ص). پس چرا آنرا نه نویسند تا معاهده به خوبی اتمام بیابد، و مسلمانان با تمام فوائدی که در آن است خارج شوند؟

این مرونت و نرمی است که نباید برآن محکم باشیم چون نه پیشرفتی دارد و نه عقب ماندگی. و در آن مخالفت شرعی نیست، و آن از پاك کردن کلمات روی ورق توسط رسول الله (ص) واضح می شود. و ایشان هرگز بر باطل تصمیم نمی گیرند (ص). احتیاج به این داریم که این کلام را خوب بفهمیم.

احتیاج به این داریم که چه وقت از شدت کار بگیریم و چه وقت آسان بگیریم. چه وقت بگوئیم که هرگز ممکن نیست از این امر تنازل کنیم (یعنی پائین بیآیئم)، و چه وقت بگوئیم که ممکن است این کار را کنیم و یا در این امر تنازل کنیم، یا این امر را قبول کنیم.

١-: أي خاصته وأصحاب سره.

٢- ابن هشام: السيرة النبوية، القسم الثاني (الجزء الثالث والرابع) ص312

٣-المباركفوري: الرحيق المختوم، دار الوفاء، مصر، الطبعة السابعة عشرة، 1426هـ- 2005م، ص298، 299.

میزان معاهدات در اسلام

شروط عقد های صلح در اسلام: سیرت همه اش خزانه است. و همه اش واقعیت است. ما این کلام را می خوانیم در حالیکه از آن چهارده صد سال گذشته است. لاکن سبحان الله در همه روز های از حیات ما برای این کلام تطبیقی موجود است. این صلح، صلح حدیبیه، برای ما واضح ساخت که در اسلام صلح چه معنی دارد. شروط صلح را در اسلام دانستیم. توجه کنید، اولاً در این صلح، برای

مشرکین بر هیچ باطلی اقرار وجود ندارد. (یعنی اقرار نکردند که کدام کار باطل را خواهند کرد). در چیزی از دین تنازل نیست. و در آن برای قریش دادن زمینی نیست که از آنها نباشد، و یا اعترافی یا وعده ای بر آن نیست. این صلح مسلمانان را از مسلح شدن مانع نمی شود. این صلح مسلمانان را از گرفتن هم پیمانان مانع نمی شود. این صلح مسلمانان را از آماده بودن و مجهز شدن مانع نمی شود. این صلح مسلمانان را به تغییر دادن مناهج یا تبدیل نمودن ثوابت امر نمی کند. این است صلح در اسلام. صلحی که تنازلی از شرع (یعنی شریعت) در آن نباشد.

دوم: این عهد و این صلح بین رسول الله (ص) و بین قریش، به صداقت بین دشمن و بین مسلمانان اقرار نکرد. تنها بقای حالت طوری که بود، برای ده سال جنگ را وضع نمود. حالت دشمنی بین مشرکین و بین مسلمانان باقی است. به صداقت بین دشمن و بین مسلمانان اقراری نشده بود.

چیز سوم اینکه این عقد تا مدتی است، ده سال. بعد از ده سال بر می گردیم و صحبت می کنیم. اگر خواستیم عهد را بعد از ده سال تمدید کنیم، خواهیم کرد. اگر دیدیم که آن کافیست، خلاص کفایت می کند. برای صلح دائمی به اینصورت فائده ای نیست. بدون بدست آوردن حقوق صلح دائمی چه فائده دارد؟ صلح مشروط است به عودت حقوق.

چیز چهارم اینکه بنود این عقد واضح است. هیچ بندی در آن مبهم نیست. بیشتر از چیزی را که در آن ذکر شده است حمل نمی کند. تا اینکه بدون فریب ازجانب مقابل تمام حقوق مسلمانان تضمین شده باشد.

چیز پنجم، و بآن توجه کنید، این موضوع پنجم در منتهای اهمیت است. این عقد در حالی عقد شد که مسلمانان قدرت این را داشتند تا دشمن را بازداشت کنند اگر با معاهده خلاف ورزی کنند. اما اگر این قدرت را نداشته باشی معاهده معنائی ندارد. یعنی چه می شود اگر بعداً دشمن با این معاهده

خلاف ورزی کند؟ فکر کن که بنودی را عقد نمودی، و تو از چیز های تنازل نمودی و آنها هم تنازل نمودند. و بعد از یك یا دو سال آنها با این معاهدات خلاف ورزی کردند، چه می کنی؟ آیا نزد کسی می روی و شکایت می کنی، و ماتم به پا می کنی، و آنها را محکوم می کنی؟ و از این و آن طلب می کنی تا از تو دفاع کند؟ و تو قدرت کافی برای بازداشت نمودن دشمن و جزا دادن شان را نداری اگر آنها با معاهده خلاف ورزی کنند.

رسول الله (ص) برادرنم، نزد ایشان این قدرت موجود بود. و بعد از دو سال خواهیم دید که چطور (ص) قریش و هم پیمانان قریش بنی بکر را باز داشت نمودند وقتیکه با مسلمانان در معاهده خلاف ورزی کردند. اگر مسلمانان ضعیف می بودند و مخالفت صورت می گرفت و آنها را بازداشت کرده نمی توانستند موقف چگونه می بود؟ بدون شك که استهزاء و بی اعتنائی در مقابل شان ازدیاد می یافت.

و این یک چیز بسیار طبیعی است. و حتی اگر جانب سومی در معاهده داخل می شد و ضمانت دو جانب را می کرد، جانب سوم شکل اش چگونه می بود؟ آیا این جانب سوم واقعاً بیطرفانه و قوی می بود تا بتواند جانب اول را علیه جانب دوم، یا جانب دوم را علیه جانب اول نصرت بدهد اگر یکی از ایشان مخالفت بورزند؟ یا با هر جانبی که دلش بخواهد می باشد ظالم باشد یا مظلوم؟ این کلام در غایت اهمیت است. اگر در صورت مخالفت دشمن، مسلمانان قدرت کافی بازداشت نمودن دشمن را نداشته باشند معاهده معنای ندارد.

معاهده ای صلح حُدَیبیه و معاعدات امروزی مسلمانان

کلام ما را به این می کشاند تا وقفه ای بگیریم و به خود بر گردیم، و بدون کدام تعصبی معاهده ای صلح حُدَیبیه را در مقایسه با معاهدات مسلمانان با یهود در این زمان ما تحلیل نمائیم.

و طبعاً طوریکه می دانید مشهور ترین این معاهدات (کمپ دیفید) بود. معاهدات با کمپ دیفد شروع شد. و بعداً با معاهدات زیاد دیگری استکمال یافت که شاید مشهور ترین آن معاهده ای (أُسلو) یا معاهده ای (خريطة الطريق) یا غیر از آن بوده باشد که بین مسلمانان و یهود صورت گرفت.

در این معاهدات برای یهود بر باطل اقرار صورت گرفت. و آن امتلاك (یعنی تصرف) نمودن خاك فلسطین یا جزء از آن توسط آنها بود ، در حالیکه مسلمانان بطور کامل به این قانع بودند که فلسطین یك سر زمین اسلامی، یا یك سر زمین عربی بود - طوریکه می گفتند-. لاکن بعد از این معاهدات، بعض مسلمانان به این اقرار نمودند، که جزئی از سر زمین فلسطین ملکیت مسلمانان نیست، خلاص از یهود شد.

دشمنی بین یهود و مسلمانان به صداقت تبدیل شد، و طبعاً آن باید برداشتن دشمنی با یهود را از مناهج تعلیم و اعلان هم بدنبال داشته باشد. تا بعد از آن نسلی از مسلمانان بمیان بیآید که دشمن خود را از دوست خود فرق کرده نتواند.و این یک چیز بسیار خطر ناکیست. در این معاهدات، مسلمانان مدت معینی را تعیین نکردند. آنرا مانند صلح دائمی باز گذاشتند هر چه که اتفاق بیافتد. و آن چیز خطرناك است.

در این معاهده یهود به احتلافی که بین معاهد و دول دیگر می بود اعتراف نکردند؛ طوریکه در (کمپ دیفید) -مثلاً- یهود به معاهدات مصر با دول دیگر موافقه نکردند، و معنای آن اینست که اگر طوری اتفاق بیأفتد که اسرائیل با دولتی از دول اسلامی دیگر در محاربه شود، مصر نباید بر آن اعتراض کند؛ و آن بخاطری است که در بنود معاهده بر این موافقه شده بود که بین اسرائیل و بین مصر جنگ نیست.

خوب بعد از آن چه اتفاق افتاد؟ اسرائیل چند سال بسیار کمی بعد از (کمپ دیفید) در سال ۱۹۸۲ با لبنان جنگ کرد. و مصر نتوانست با نیرو های مسلح خود از لبنان دفاع کند، با وجود (معاهده دفاع مشترك) بین مصر و لبنان که میثاق جامعه ای دول عربی برآن موافقه نموده بودند. لاکن خلاص مصر در معاهده ای (کمپ دیفید) طوری موافقه نموده بود که از دولت دیگری مدافعه نخواهد کرد اگر اسرائیل با آن در محاربه شود.

آن عقد در حالتی عقد گردید که اگر مخالفت صورت می گرفت مسلمانان برای باز داشت نمودن دشمن قدرت کافی نداشتند. بلکه (سِیناء) که محل نزاع بود اصلاً نیروی مسلح مصری در آن جابجا نشده بود. دور ترین مصافه ای که در آن ممکن بود موجود باشند بر بُعد پنج کیلو متر از کانال سوَیس بود، در حالیکه نیروی نظامی اسرائیل در بُعد سه کیلو متری رَفَح موجود بودند.

یعنی منطقه ای سِیناء مصری بطور کامل آن خالی از سلاح و خالی از قوای نظامی گذاشته شد. در حالیکه آن سرزمین مصری بود. در نتیجه ای آن، قوای نظامی مصری یا مسلمانان در اسماعلیه و بور سعید و سُوَیس می بودند، و قوای نظامی اسرائیل در رَفَح.

و معنای آن این بود که در هر لحظه ای از لحظات تعدی قوای نظامی اسرائیل در سَیناءِ موجود بود. و آنرا دیدیم وقتیکه در رَفَح مخالفت رخ داد و مصری ها مقاومت مسلحانه کرده نتوانستند بخاطریکه قوای مسلح دور بود، در اسماعلیه و بور سعید و سُوَیس بودند نه در رَفَح. در حالیکه باید قوای مسلح ما در بُعد سه کیلو متری رَفَح می بود طوریکه قوای مسلح آنها بر بُعد سه کیلو متری رَفَح بود، تا زمانیکه حد تقسیم بندی رَفَح بود.

این مسافه ای تقسیم بندی عادلانه می بود. اگر بین ما و رَفَح پنجاه کیلو متر فاصله می بود، بین آنها و بین رفح هم باید پنجاه کیلو متر فاصله می بود، اگر بین ما و رَفَح هزار کیلو متر فاصله می

بود، بین آنها و بین رفح هم باید هزار کیلو متر فاصله می بود. عدل این را می گوید. لاکن وقتیکه برای زمینی که از خودت باشد هیچ حمایتی نداشته باشی، و قوای مسلح دشمن ات تنها در بُعد سه کیلو متری حدود باشند، آن امر غیر قابل قبول است.

دیگر اینکه که از این عهد مراقبت می کند؟ امریکا، سر پرست و حامی اسرائیل، و ملل متحد، مؤسسه ایکه بخاطر اسرائیل اساس گذاشته شد. اگر اختلاف صورت بگیرد که حکم می کند؟ امریکا حکم می کند یا ملل متحد. همه ای ما آنرا می بینیم. بعداً خطر ناك ترین همه ای آنچه که گذشت، در این معاهده برای اولین بار بر موجودیت دولت اسرائیل بحیث یك دولت مستقل بالای زمین فلسطین اعتراف صورت گرفت. هم پیمانی ها و معاهدات عقد گردید. و آن از جانب بزرگترین مملکت در منطقه صورت گرفت و آن مصر بود.

آن از بزرگترین پیروزی های یهود در پنجاه سال اخیر بود. قبل از (کمپ دیفید) مسلمانان به یهود اسم کیان صُهیونی (یعنی پیکر صهیونی) را اطلاق می کردند. یا آنها را یهودان اشغالگر اطلاق می کردند. لاکن بعد از (کمپ دیفید) خلاص دولت اسرائیل شد و سفارت هایش در اکثر ممالك اسلامی بمیان آمد.

و نتائج صلح حُدیبیه از نتائج کمپ دیفید تماماً مختلف بود. اولین نتیجه ای خطر ناك کمپ دیفید بعد از اعتراف کردن به اسرائیل جدائی کامل مصر از عالم عربی بود. و آنرا دیدیم. اختلاف دائم میان مصر و عالم عربی. جدائی در صف مسلمانان.

لاکن بعد از صلح حُدَیبیه بکلی بر عکس آن بود. مسلمانان یمن به دولت اسلامی داخل شدند. و مسلمانان حبشه به دولت اسلامی عودت نمودند. و قبائل مسلمان به دولت اسلامی یکی بعد دیگر

آمدند. بعد از صلح حُدَیبیه وحدت به میان آمد نه جدائی. کلمه ای دردناکی را برایتان می گویم، صلح حدیبیه براستی شبیه کمپ دیفید بود. لاکن بطریقه ای بر عکس. معنای این کلام چه است؟

یعنی یهود فوائدی را تحقق دادند که مسلمانان آنرا در صلح حدیبیه تحقق داده بودند. و مسلمانان در این زمان ما حالا، خسائری را زیان نمودند که قریش آنرا در صلح حُدیبیه زیان نموده بودند. و مراجعه کنید به دو صلح ها و آنرا با یکدیگر مقایسه کنید. و در خواهیند یافت که این کلام صد در صد درست است. و لا حول و لا قوة الا بالله.

موقف صحابه در صلح حدیبیه

بیآئید به صلح حدیبیه بر گردیم. الحمد لله صلح اتمام یافت. و بین رسول الله (ص) و سُهَیل بن عمرو نوشته شد. لاکن آیا این صلح مورد پسند صحابه رضی الله عنهم بود؟ آیا با این صلح موافقه کردند؟ واقعیت این است که اکثر صحابه این صلح را رد می کردند. جز از جوانب منفی آن به چیزی دیگر نمی دیدند. غیر از جزء دوم بند چهارم به چیز دیگر نمی دیدند، که برگشتاندن دو باره ای مسلمانان به کفار بود. در حالیکه رسول الله (ص) به آن با نظر شمولی می دیدند. نظری که وضاحت هدف و عمق تحلیل را متمیز می ساخت.

حدف، و خوب توجه کنید والله که این کلام در منتهای اهمیت است. هدف ریشه کن کردن قریش نبود. هدف عمره ای زودگذری در حیات مسلمانان نبود. هدف ذلیل ساختن و حقیر ساختن قریش بر داخل شدن در مکه علی الرغم مخالفت شان نبود. هدف تنها ایمان آوردن مکه نبود. هدف عام نزد رسول الله (ص) بسیار زیاد بیشتر از آن بود.

هدف نشر دین الله در تمام روی زمین بود. حتی اگر اسلام آوردن مکه چند سال تأخیر نماید. این نظر شمولی است، با اینکه مکه محبوب ترین بلاد الله در قلب رسول الله (ص) بود. لاکن ایشان نظر شمولی به تمام زمین داشتند. و همزمان به واقعات هم به نظر واقعی می دیدند.

صحابه در آنوقت به این نظر نمی دیدند. تمام فکر شان به این بود که همان سال به مکه ای مکرمه داخل شوند. تمام فکر شان به این بود که تمام کسانی که در آنروز ها اسلام آورده بودند به مدینه ای منوره بیآیند. و دو باره به مکه ای مکرمه فرستاده نشوند.

لاکن در نظر رسول الله (ص) بسیار زیاد بیشتر از این بود. تمام فوائدی را در صلح حُدیبیه می دیدند که در باره ای آن حرف زدیم، و بیشتر از آنرا. از اینخاطر صلح را قبول نمودند (ص)، و صحابه آنرا قبول نکردند. همه ای صحابه آنرا رد می کردند.

شوری و دیموکراسی

اینجا سوال بسیار زیاد مهمی می آید و در آن احتیاج به وقفه داریم. چرا رسول الله (ص) بر رأی صحابه پائین نه آمدند، با اینکه اغلب صحابه می گفتند که صلح نباید به این صورت اتمام یابد؟ چرا رسول الله (ص) با تمام صحابه مخالفت نمودند؟ در آن موقف شوری کجا بود ؟ توجه کنید، این چیزی است در منتهای اهمیت. شوری نمی باشد مگر در اموری که در آن وحی نباشد. چیزی که در آن امر مستقیم از سوی رب العالمین سبحانه و تعالی یا از رسول کریم اش (ص) نباشد.

رسول (ص) قبل از آن بیشتر از یکبار اشاره نمودند که این امر وحی بود از رب العالمین سبحانه و تعالی. خوابی را که در مدینه ای منوره دیده بودند وحی از جانب الله عز و جل بود. و وقتیکه شتر از داخل شدن به مکه ای مکرمه باز داشته شد، ذکر نمودند (ص) که "مَا خَلأَتْ... وَلَكِنْ حَبَسَهَا

حَابِسُ الْفِيلِ" خودش توقف نکرد، بلکه حبس کننده ای فیل او را حبس نموده است. اشاره ای واضح رب العالمین سبحانه و تعالی را فهمیدند که نمی خواهد به مکه ای مکرمه داخل شوند.

از اینخاطر به صحابه گفتند که هر طرحی را که در آن حرمات الله عز و جل عظیم شمرده شود، و در آن جنگ امتناع شود، آنرا قبول خواهند کرد. بعداً (ص) کلمه ای را ذکر خواهند نمود که توضیح می دهد که تمام معاهده توسط وحی از جانب رب العالمین سبحانه تعالی است. و بعد از اینکه بعض صحابه با ایشان مجادله کردند، طوریکه بیان آن در درس آینده خواهد آمد، برای واضح ساختن اهمیت این معاهده بحیث اینکه آن امری است از رب العالمین سبحانه و تعالی، برایشان گفتند: "إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَلَسْتُ أَعْصِيهِ، وَهُوَ نَاصِرِي، وَلَنْ يُضَيِّعَنِي" (۱) من رسول الله هستم، و نا فرمانی اش را نمی کنم، و او نصر دهنده ای من است و مرا ضایع نخواهد کرد.

پس بسیار واضح است که در این قضیه وحی بود. و رسول الله (ص) به امر مستقیم رب العالمین سبحانه تعالی این بنود را قبول نمودند. و در اینجا مبدأ ای برای شوری نیست. و این فرق بسیار بزرگ و بسیار عظیمی است بین شوری و دیموکراسی. شوری در اسلام در اموری می باشد که امر مستقیم از جانب رب العالمین سبحانه و تعالی یا از رسول کریم اش (ص) در آن نباشد. اگر امر باشد، مسلمانان و مؤمنان در آن اختیاری ندارند.

لاکن در دیموکراسی هر چیزی موضوعی برای مشوره است. هر چیزی موضوعی برای اجتماع مردم است. هر چیز موضوع اکثریت است. حتی اگر اکثریت حلالی را حرام بسازند، یا حرامی را حلال بسازند. این در عُرف دیموکراسی قابل قبول است. اما در عُرف اسلام غیر قابل قبول است.

این فرق بسیار بزرگی است. بلی نقاط تماس بین شوری و بین دیموکراسی موجود است، رأی مردم و رأی اکثریت در قضایای ترجیح داده می شود که در آن امر مستقیم از رب العالمین سبحانه و تعالی یا

از رسول الله (ص) نباشد، و همین است مشابهت بین دو. لاکن فرق بزرگ و عظیم این است که مرجعیت ما در شوری به اسلام است، و به کتاب و سنت است. و این از عظیم ترین فرق ها بین دو منهج شوری و دیموکراسی است.

أبو جندل وصلح الحديبية

این بود صلح حُدیبیه، این بود بیعتی که الله عز و جل در حق آن فرمود: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا. هر آئینه خوشنود شد خدا از مسلمانان وقتیکه بیعت می کردند با تو زیر درخت پس دانست آنچه در دل های ایشانست پس فرود آورد اطمینانِ دل بر ایشان و ثواب داد ایشان را فتح نزدیک (الفتح : ۱۸) این بود بنودی که رسول الله (ص) آنرا با سُهَیل بن عَمرو عقد نمودند، و از أثر آن بود که اسلام نه تنها در جزیره ای عربی منتشر شد، بلکه در عموم بلاد عالم. و این امو را به تفصیل خواهیم دید انشاءالله رب العالمین.

در درس آینده انشاءالله در باره ای موقف صحابه رضی الله عنهم در برابر صلح حدیبیه صحبت خواهیم نمود. و همچنان در باره ای بعضی مواقف بسیار زیاد حساسی صحبت خواهیم کرد که مستقیماً، بعد از صلح حدیبیه اتفاق افتاد، و چطور رسول بآن تعامل نمودند (ص). و در باره ای آثار صلح حدیبیه در مکه ای مکرمه و مدینه ای منوره و در جزیره ای عربی و غیر آن صحبت خواهیم نمود. و در باره ای امور زیادی دیگری که به این امر متعلق است و از آن منتج شد صحبت خواهیم نمود.

و نسأل اللهَ عز و جل أن يُفَقِّهَنا في سُنَنِهِ و أن يُعَلِّمَنا ما يَنفَعُنا و أن ينفعَنا بما علَّمَنا اِنهُ وليُ ذلك و القادرُ عليه فَسَتَذكُرونَ مَا أَقُولُ لَكُم و أُفَوِضُ أَمرِي اِلى اللهِ اِنّ اللهَ بَصِيرٌ بِالعِبَادِ و جزاكم الله خيراً كثيراً و السلام عليكم و رحمة الله و بركاة.